



# حوادث

## صدای قانون

### دردسر بیماری عروس برای داماد فریب خورده!

سعید در خانه را باز می‌کند. هنوز جای خالی مادر در خانه پیداست. سعید آهی می‌کشد. قبلاً وقتی خسته از سر کار به خانه بر می‌گشت، مادر با لبخند سینی چای و بشقاب میوه را جلوی او می‌گذاشت و سعید با در دست گرفتن لیوان چای، تمام خستگی‌ها را به فراموشی می‌سپرد.

درست ۱۰ سال پیش وقتی پدر برای همیشه او و مادر را تنها گذاشته بود، سعید انس زیادی به مادرش پیدا کرده بود، اما شش ماه پیش سعید یک شب وقتی دیرتر از همیشه از سر کار به خانه بازگشت، برق‌های خانه را خاموش دید. دلهره و اضطراب در وجود سعید نشست. به طرف اتاق دوید.

مادر! مادر!

مادر با چادر نماز روی سجاده افتاده بود.

صدای آژیر آمبولانس فضای محله را پر کرد. وقتی سعید برای همیشه از مادر دور شد، تنهایی در وجودش بیشتر رخنه کرد. آقا سعید، دیگر وقتش شده که از تنهایی خودت را خلاص کنی. این طوری روح مادرت هم بیشتر شاد می‌شود و خیالتش از بابت تو راحت می‌شود.

چی می‌گی زن حاجی! من اصلاً حال و حوصله ندارم.

اضرارهای زن حاجی و بشقاب‌های غذای هر روزه‌اش برای سعید، در دل سعید یک حس اعتماد ایجاد کرد.

آقا سعید دختر یکی از دوستای مرحوم حاجی عباس را می‌شناسم، دختر خیلی خوب و ظریف و نجیبیه، با مادرش حرف زد، فردا عصر برو خواستگاری.

سعید با سید گل به طرف آدرس راه افتاد. احساس تنهایی و غم در سینه‌اش بیشتر شده بود، هیچ‌کس را نداشت، اما اگر مادر بود...

سوسن با سینی چای جلوی سعید خم می‌شود. سعید لبخندی می‌زند و یک فنجان چای از سینی بر می‌دارد. چشم‌های سوسن انگار رنجی را در خود نهفته دارند.

همه چیز به سرعت پیش می‌رود، انگار پدر و مادر سوسن دوست ندارند دخترشان بدون سعید باشد.

محبت و محبت و محبت تنها چیزی است که از سوی سوسن و پدر و مادرش به طرف سعید سرازیر می‌شود.

سفره عقد خیلی ساده چیده می‌شود و سوسن در کنار سعید قرار می‌گیرد. سعید شاد از اینکه همسری دارد و تنهایی‌اش پایان یافته است، تمام عشق و علاقه‌اش را به پای دختر می‌ریزد.

چی شده سوسن؟

حال ندارم.

با مادرت برو دکتر.

سوسن هر بار با یک کیسه بزرگ دارو به خانه بازمی‌گردد. سعید خسته از این همه دارو و سدابلاخره به فکر می‌افتد تا متوجه شود واقعاً سوسن دچار چه بیماری شده است؟

خانم دکتر، من همسر سوسن هستم. نمی‌دانم چرا اینقدر شما برایش قهرص می‌نویسید و نمی‌دانم چه اصراری هست که قهرص ضد بارداری استفاده کند، درحالی که در خانه ما سکوت حاکم شده و بدون یک بچه، خیلی از مشکلات روحی من وزم را برطرف می‌کند.

ببینید آقا! همسر شما بیماری آمونوره از نوع پیشرفته و شدید دارد. در این بیماری، رحم کوچک است و رشدی نکرده، دو سال قبل ما درمان‌های مخصوصی را روی خانم انجام دادیم، اما ایشان پیشرفتی نداشته‌اند و ما با دارو به سختی می‌خواهیم بعضی کارها را که باید به صورت طبیعی در بدن ایشان انجام شود، انجام دهیم.

سعید خسته و غمگین به خانه می‌رسد، در را باز می‌کند.

سوسن، سر من کلاه گذاشتی، چرا پدر و مادرت با من اینطوری کردند؟

سوسن شروع به گریه می‌کند.

من چه گناهی کردم. صبر کن من امیدوارم.

سعید یک سال دیگر در یکی از مراکز ناباروری درمان روی سوسن را انجام می‌دهد، اما...

سعید به دادگاه وارد می‌شود. انگار سال‌ها پیر شده است. اینجا هزاران نفر آمده‌اند. سوسن با فاصله از او قدم بر می‌دارد.

واقعا می‌خواهی منو طلاق بدی؟

سه سال منو فریب دادی. هم خودت، هم خانواده‌ات. می‌دانستی چقدر خسته و تنهام. می‌دانستی و ۴۰۰ سکه مهریه می‌خواستی و من را که هیچ‌کس را نداشتم، ناچار کردی به تمام خواسته‌هایت عمل کنم، درحالی که اصلاً زن نبودم؟! چرا پدرت با من اینطور معامله کرد؟ از تو گله ندارم، اما...

سعید کاری به این حرف‌ها ندارم، من مهریه‌ام را می‌خواهم و طلاق نمی‌گیرم.

سعید تنها از دادگاه بیرون می‌زند، نمی‌داند قانون برای فریبی که خورده است، چه راهی دارد.

قانون چه می‌گوید؟

بایستی گفت این مرد نه تنها حق فسخ نکاح را ندارد بلکه بایستی مهریه ۴۰۰ سکه‌ای را بپردازد و دادخواست طلاق بدهد.

در موارد این چنینی نمی‌توان چنین تصور کرد چون مرد بدون آگاهی از بیماری همسرش با او زندگی مشترک را آغاز کرده است پس حق دارد با عدم پرداخت مهریه اقدام به فسخ نکاح کند زیرا شرایط فسخ نکاح با شرایط زندگی این مرد متفاوت است.

این مرد زمانی می‌توانست بدون پرداخت مهریه از همسرش جدا شود که قبل از رفتن به زیر یک سقف رفتن پی به بیماریش ببرد زیرا زن با محض اینکه با همسرش زیر یک سقف رفت مستحق مهریه می‌شود. از سوی دیگر، این مرد زمانی می‌توانست فسخ نکاح کند که بلافاصله بعد از پی بردن به بیماری همسرش اقدام به این کار می‌کرد اما چون ایشان در برابر التماس‌های همسرش تسلیم شده است و فسخ نکاح نکرده است دیگر این حق را ندارد و در صورت تمایل به جدایی از همسرش بایستی با پرداخت مهریه دادخواست طلاق دهد.

طبق ماده ۱۱۳۱ قانون مدنی، اختیار فسخ نکاح فوری است و اگر طرفی که حق فسخ نکاح دارد بعد از اطلاع از ایراد به وجود آمده، اختیار او ساقط می‌شود به شرط اینکه علم به فوریت فسخ نکاح داشته باشد و سریع اقدام کند که تشخیص مدت امکان استفاده از اختیار به عرف و عادت است.

طبق ماده ۱۱۰۱ قانون مدنی، مهریه زمانی تعلق نمی‌گیرد که فسخ نکاح قبل از رفتن به زیر یک سقف باشد در غیر این صورت مرد بایستی مهریه کامل را پرداخت کند.

در ماده ۱۱۲۸ قانون مدنی نیز اگر در ازدواج صفت خاصی شرط شده باشد و بعد از عقد مشخص شود طرف این صفت را ندارد برای طرف مقابل حق فسخ نکاح خواهد بود، خواه وصف مذکور، در عقد تصریح شده یا عقد متبایناً بر آن واقع شده باشد.

این مشکلات را می‌توان در قالب تدلیس ازدواج خواند. طبق ماده ۶۴۷ قانون مجازات اسلامی چنانچه هر کدام از زوجین قبل از ازدواج با تکیه بر وصفی به مانند مدرک تحصیلی، موقعیت شغلی و امثال آن فریب دهد و عقد بر مبنای هر یک از آنها واقع شود، مرتکب به حبس تعزیری از ۶ ماه تا دوسال محکوم خواهد شد.



### گفت و گو با متهم

چرا بدهی دوستت را نمی‌دانی؟

می‌خواستم بدهی را بدهم اما از همان اول از او ۶ ماه مهلت گرفته بودم. هنوز دو ماه فرصت داشتم که خودم با من تماس گرفت و پولش را خواست.

چه مدت قربانی را می‌شناختی؟

سال‌ها با هم دوست بودیم. دوستی ما قدیمی بود. به همین خاطر وقتی مشکل مالی پیدا کردم از او کمک خواستم.

بدهی‌ات چقدر بود؟

۲۰ میلیون تومان. نمی‌توانستی این مبلغ را از شخص دیگری بگیری و بدهی‌ات را بپردازی؟

نه. با چند نفر تماس گرفتم اما کسی حاضر نشد به من پول قرض بدهد. ۷ سال قبل ۲۰ میلیون تومان پول زیادی بود.

شغلت چیست؟

کارگر بودم. ۲۷ سال قبل همواره خانوادهم قانونی از افغانستان به ایران آمدم. اینجا ازدواج کردم و صاحب فرزند شدم.

چه مدت در زندانی؟

۷ سال. وقتی بازداشت شدم ۵۵ ساله بودم. اما حالا ۶۲ سال دارم و در این سال‌ها خودم و خانواده‌ام عذاب

### مرد رفیق کش جانی دوباره گرفت



بازداشت شد و به جنایت آتشین اعتراف کرد.

وی گفت: من و احمد از سال‌ها قبل با هم دوست بودیم و رفت‌وآمد داشتیم. مدتی قبل برایم مشکل مالی پیش آمد و چند میلیون تومان از احمد قرض گرفتم. قرار شد ۶ ماه بعد پول را به او برگردانم.

۴ ماه از این ماجرا گذشته بود که احمد من از برخورد او ناراحت شدم و گفتم ۲ ماه دیگر پول را به او برمی‌گردانم، اما او که عصبانی شده بود شروع به فحاشی کرد و تلفنی مرا تهدید کرد و خواست در پاکدشت با هم قرار بگذاریم.

وی ادامه داد: وقتی سر قرار رفتم او به سمتم حمله کرد، سپس از داخل صندوق عقب خودرواش دبه بنزینی پیرون آورد و گفت مرا آتش می‌زند.

فکر می‌کردم می‌خواهد مرا بترساند اما بنزین را روی صورتم پاشید. همان موقع درگیری میان ما بالا گرفت و برای دفاع از خودم طرف بنزین را از او گرفتم و روی او پاشید و ظرف را آن طرف‌تر پرتاب کردم که مقداری از بنزین روی ماشین احمد پاشیده شد. در همان لحظه احمد فندکش را روشن کرد که بخشی از بدن من سوخت و خودش هم آتش گرفت.

او خودش را به داخل خودرواش انداخت و ماشینش شعله‌ور شد، من هم از ترس فرار کردم.

به دنبال اظهارات این مرد وی در دادگاه کیفری یک استان تهران پای میز محاکمه ایستاد.

### نخستین دادگاه

در ابتدای این جلسه اولیای دم درخواست قصاص را مطرح کردند.

وقتی متهم در جایگاه ویژه ایستاد، منکر قتل عمد شد. وی گفت: باور کنید احمد می‌خواست مرا بسوزاند اما در آن درگیری ناخواسته بنزین رویش پاشیده شد و سوخت. من نمی‌توانستم.

در پایان جلسه قضات وارد شور شدند و با توجه به مدارک موجود در پرونده، وی را از اتهام قتل عمد تبرئه و به پرداخت

مردی با شعله‌های آتش دوست قدیمی‌اش را به قتل رساند.

قاتل آتش‌افروز در یک قدمی چوبه‌دار بود که بخشش بزرگ خانواده قربانی‌اش، پاهای لرزان او را جانی دوباره بخشید و به سلول زندان بازگشت.

### کشف جسد سوخته

به گزارش «ایران»، رسیدگی به این پرونده از اردیبهشت‌ماه سال ۹۵ به دنبال پیدا شدن جسد سوخته یک مرد در حاشیه پاکدشت آغاز شد.

شواهد نشان می‌داد این مرد عمدی به آتش کشیده شده و به طرز دلخراشی جان سپرده است.

جسد سوخته با دستور قضایی به پزشکی قانونی منتقل شد و مأموران پلیس برای رازگشایی جنایت به تکاپو افتادند.

تحقیقات پلیسی ادامه داشت و یک شبانه‌روز از کشف جسد سوخته مرد ناشناس گذشته بود که زنی به نام اشرف به پلیس آگاهی رفت و از ناپدید شدن همسرش خبر داد.

وی گفت: شوهرم احمد چند ماه قبل مبلغی را به یکی از دوستانش به نام نادر قرض داده بود و قرار بود او بعد از چند ماه پول را به شوهرم برگرداند. چند روز قبل شوهرم و نادر با هم قرار ملاقات گذاشتند. شوهرم برای پس گرفتن پولش از خانه بیرون رفت و دیگر بازنگشت. من همسرم نداشت و یک گشته‌ام اما خبری از همسرم نبود و می‌ترسم بلایی سرش آمده باشد.

نشانی‌هایی که این زن از همسرش ارائه داده بود با قربانی سوخته مطابقت داشت، به همین خاطر وی با مراجعه به سردخانه پزشکی قانونی جسد همسرش را شناسایی کرد.

### نخستین سرخ

با اطلاعاتی که این زن به پلیس داده بود مأموران به ردیابی گوشی موبایل نادر پرداختند و در یافتن گوشی موبایل وی و قربانی همزمان در حاشیه پاکدشت آنتن‌دهی داشته است.

با افشای این ماجرا نادر ۵۰ ساله ردیابی و

### حمام خون در پاتوق قهوه‌خانه‌ای یک‌بزن‌ها

مرد جوان وقتی در قهوه‌خانه به خاطر نگاه چپ با مرد غریبه درگیر شد، هرگز فکر نمی‌کرد این درگیری به جنایت ختم شود و از او یک قاتل بسازد.

وی در حالی در دادگاه کیفری یک استان تهران محاکمه می‌شود که اولیای دم برای او حکم قصاص خواسته‌اند.

### جنایت در قهوه‌خانه

به گزارش «ایران»، ۱۷ آبان سال ۱۴۰۱ ماجرای درگیری خونین در قهوه‌خانه‌ای در خیابان هنگام به مأموران کلانتری ۱۳۶ فرجام اعلام شد.

مأموران با حضور در قهوه‌خانه دریافتند درگیری دسته جمعی به خون کشیده شده و

مرد ۳۴ ساله‌ای به نام پیام از ناحیه گردن هدف ضربات چاقو قرار گرفته و به بیمارستان منتقل شده است.

مأموران به مکانی در خیابان پیام با مردی به نام مهیار و دوستانش در قهوه‌خانه درگیر شده بود که در خون غلتید.

در حالی که تحقیقات پلیسی ادامه داشت، از بیمارستان خبر رسید پیام به خاطر شدت جراحات روی تخت بیمارستان تسلیم مرگ شده است.

با مرگ پیام مأموران در نخستین گام از تحقیقات به بازبینی دوربین‌های مدار بسته در قهوه‌خانه پرداختند و موفق به شناسایی عامل جنایت شدند. شواهد نشان داد مهیار پس از جنایت به محل نامعلومی گریخته است.

### ردیابی عامل جنایت بعد از یک ماه

زردیک به یک ماه از جنایت گذشته بود که مأموران در مهیار را در یکی از شهرستان‌های غربی تهران به دست آوردند و در عملیاتی غافلگیرانه متهم را بازداشت کردند و مرد جوان



### نقش خونین عروس

### در قتل داماد ۲ زنه

مرد جوان در حالی به طرز فجیعی کشته شد که دوربین‌های مداربسته نشان می‌دهد، برادرزاده‌اش با زن دوم او ۱۴ سال بیشتر ندارد، قاتلان فراری هستند. زن اول شاکر با نگرانی رو به برادرزاده شوهرش و هووی ۱۴ ساله‌اش می‌کند: «این حرف‌ها که می‌زنی چه معنی‌ای دارد جمال؟ یعنی چه

به مراقب خودم و بچه‌هایم باشم؟ مگر تا به حال من و شاکر مراقب بچه‌ها نبودیم؟ اصلاً نکتند بلایی سر شاکر آمده؟ حرف بزن جمال! شاکر کجاست؟ طاهره تو چرا رنگ صورتت پریده؟ بیست عرق شده‌ای دختر جان! صبح روز یکشنبه ۲۱ اردیبهشت‌ماه اسماعل شوک بزرگ به مریم وارد آمد! اما آنها جواب درستی به مریم ندادند و از خانه بیرون رفتند. دل مریم از نگرانی مثل سیر و سرکه می‌جوشید و نمی‌دانست چرا جمال به او گفت، از این به بعد بیشتر مراقب خودت و بچه‌هایت باش! پشت سرم شماره شاکر را می‌گرفتم، اما بوق‌های ممتد پی در پی، بی‌جواب می‌ماند.

طاق مریم طاق شد و از خانه بیرون زد. یک دلش پیش دو کودک در حساسیت ماه اسماعل شوک بزرگ بودند، افتاد اما دلش مثل سیر و سرکه برای شوهرش می‌جوشید. بلاخره به ساختمان اداری تچاری در ونک رسید که شاکر سربازدار آن بود. پله‌ها را دو تا یکی بالا رفت و سراغ شوهرش را از اهالی ساختمان گرفت. همه می‌گفتند که شاکر از صبح تا الان بی‌حالت طبیعی ندارد، انگار دستپاچه و از چیزی ترسیده بود.

او همراه شوهرش بالا رفت و تصاویر بعدی که ساعت ۵ صبح در دوربین‌های مداربسته ضبط شده در دوربین را مورد مطالعه با همان حال سراسیمه که قبلاً داشت از ساختمان خارج شد. به حدی مضطرب بود که چند بار به در و دیوار برخورد کرد. وقتی از ساختمان بیرون رفت، یک جوان موتورسوار مقابل در ایستاد که طاهره نامش بود.

پری و از آنجا دور شدند. مریم با دیدن این صحنه به بازپرس گفت: «این جوان ۱۷ ساله جمال نام دارد. او برادرزاده شوهرم است که مدتی قبل از افغانستان به ایران آمد و شوهرم در ساختمان مجاور محل کار خود او را کار پیدا کرد و سربازدار آنجا شد. او امروز صبح با حرف‌های عجیب و غریب مرا نگران کرد و حالا می‌فهمم مفهوم حرف‌های او چه بود!» در حالی که احتمال می‌رود جمال از پشت‌بام محل کار خود به ساختمان محل کار منتقل آمده و با همدستی طاهره این مرد را به قتل رسانده‌اند و همچنین این فرضیه وجود دارد که در کشف خونین متعلق به جمال باشد، تحقیقات برای یافتن ردی از زوج فراری در دستور کار جانی قرار دارد.

وحد ناصری، بازپرس کشیک قتل پایتخت قرار گرفت. تیم جنایی بلافاصله برای رسیدگی به موضوع در محله جنایت حاضر شد و در اولین اقدام، دوربین‌های مداربسته بازبینی شد و اهالی ساختمان تحت تحقیقات قرار گرفتند. آنها می‌گفتند، شاکر مرد شریف و آرامی بوده است. چند ماهی بود به عنوان سربازدار در آن ساختمان کار می‌کرد و به حدی مورد اطمینان اهالی بود که برای آسایش او خانه‌ای در ده ونک اجاره کرده بودند تا با زن و بچه‌هایش راحت زندگی کند. اهالی می‌دانستند که یکی از فرزندان شاکر معلول است و حساسی هوای او و خانواده‌اش را داشتند. شاکر به کارهای ساختمان رسیدگی می‌کرد و گاهی در میان کار به اتاق نزدیک پشت‌بام می‌رفت و استراحت می‌کرد. بعد از اینکه کارش تمام می‌شد سرخانه و زندگی‌اش برمی‌گشت و اگر لازم می‌شد بعضی شب‌ها در ساختمان می‌خوابید. بازپرس جنایی با دست زیاد فیلم‌های ضبط شده در دوربین را مورد بازبینی قرار داد. غروب شب قبل از حادثه دختر نوجوانی در دوربین مداربسته دیده می‌شد. مریم به بازپرس گفت: «این دختر ۱۴ ساله طاهره است. او هووی من است که مدتی قبل شاکر با او ازدواج کرد و با ما زندگی می‌کرد. او گاهی اوقات با شاکر به محل کارش می‌آمد.» تصاویر نشان می‌داد که طاهره حالت طبیعی ندارد، انگار دستپاچه و از چیزی ترسیده بود.

او همراه شوهرش بالا رفت و تصاویر بعدی که ساعت ۵ صبح در دوربین‌های مداربسته ضبط شده در دوربین را مورد مطالعه با همان حال سراسیمه که قبلاً داشت از ساختمان خارج شد. به حدی مضطرب بود که چند بار به در و دیوار برخورد کرد. وقتی از ساختمان بیرون رفت، یک جوان موتورسوار مقابل در ایستاد که طاهره نامش بود.

پری و از آنجا دور شدند. مریم با دیدن این صحنه به بازپرس گفت: «این جوان ۱۷ ساله جمال نام دارد. او برادرزاده شوهرم است که مدتی قبل از افغانستان به ایران آمد و شوهرم در ساختمان مجاور محل کار خود او را کار پیدا کرد و سربازدار آنجا شد. او امروز صبح با حرف‌های عجیب و غریب مرا نگران کرد و حالا می‌فهمم مفهوم حرف‌های او چه بود!» در حالی که احتمال می‌رود جمال از پشت‌بام محل کار خود به ساختمان محل کار منتقل آمده و با همدستی طاهره این مرد را به قتل رسانده‌اند و همچنین این فرضیه وجود دارد که در کشف خونین متعلق به جمال باشد، تحقیقات برای یافتن ردی از زوج فراری در دستور کار جانی قرار دارد.